

مکتب ائتلافی اخلاق

دکتر سید محمد ثقفی
محقق حوزه علمیه قم

مقدمه

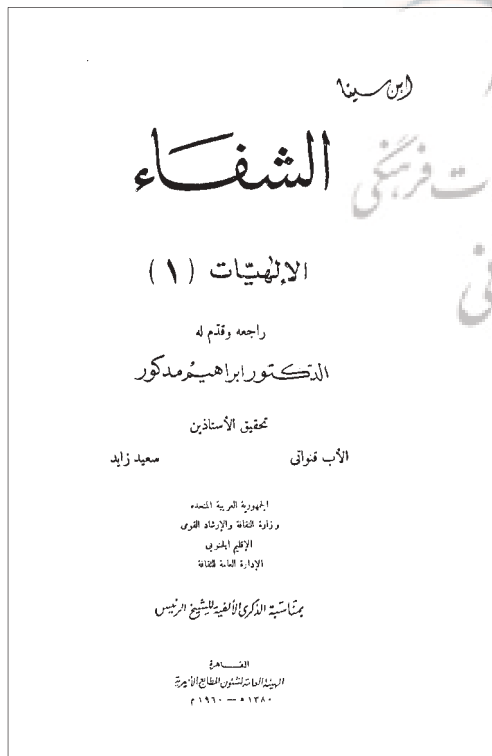
و واسطه ای را ارائه داده اند، همچون مرحوم نراقی و امام خمینی (ره). آنچه در ذیل می آید، اجمالی از دو مکتب نخست و آنگاه معرفی اجمالی طریق و مکتب سوم می باشد که از میان دو مکتب دیگر سربرآورده است.

مکتب عقلانی اخلاق

بررسی حکمت اخلاقی متفکران اسلامی نشان می دهد که سبک بیان، روش استدلال و عناصر تشکیل دهنده مکتب «عقلانی اخلاقی» آنان، متأثر از مبادی و اصول اخلاق ارسطو می باشد. هدف ارسطو در مباحث اخلاقی این بوده است که نشان دهد، چه شکلی از زندگی مطلوبتر و بهتر است. به عبارت دیگر، می خواسته است عالی ترین خیر آدمی را تعیین کند؛ و چون این خیر معلوم شد، وظیفه انسان دنبال کردن آن باشد. به اعتقاد او

بنابر تعالیم ارسطو، حکمت عملی آن بخش از اصول و تعالیم است که تلاش دارد، راههایی را برای اصلاح رفتار، کسب فضیلت و احیای عدالت، ارائه کند. این تعالیم یا در محدوده رفتار افراد و اعضای خانواده (تدبیر منزل) است و یا درباره افراد جامعه اداره آن (سیاست مدون). و گاه نیز، درباره معیار فضیلت و ردیلت در رفتار انسان و پرورش خلق و ایجاد ملکه فضیلت در انسان (اخلاق)، بحث می کند. ارسطو به عنوان معلم اول - این تعالیم را بر محور مکتب مشائی خود، در رساله هایی در مورد اخلاق، به شاگردان و تمامی خوانندگان نسلهای بعد، آموزش داده است. می توان گفت این روش آموزش اخلاق را در فرهنگ عقلانی، «اخلاق فلسفی» یا «اخلاق استدلالی» تلقی کرد. همین روش اخلاق فلسفی بوده است که بعدها در فرهنگ و تمدن اسلامی رواج یافته و دانشمندان بزرگی همچون: ابن مسکویه، خواجه نصیرالدین طوسی، فاضل نراقی از آن پیروی کرده اند. در این اواخر، در نوشته های نویسندگانی نظیر محمد علی بامداد، شهید مطهری و علامه طباطبایی، آثار آن دیده می شود. از سوی دیگر، یکی از اهداف بزرگ پیامبر اسلام (ص) تزکیه روحی، رشد اخلاقی، تهذیب نفوس و زدودن تیرگیهای ذهنی، روانی و رفتاری انسان مسلمان است: «یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة» [آل عمران / ۱۶۴] لذا رسول اکرم (ص) تهذیب نفوس و تکمیل مکارم اخلاق را از اهداف بزرگ رسالت خود معرفی کرده است: «انی بعثت لأتمم مکارم الاخلاق». از این رو، نه تنها خود، جزئیات اصول اخلاقی را در لا بلای روایات و سنت آموزش داده، بلکه اهل بیت او نیز در یک بیان عالی، اصول اخلاقی اسلام را از آثار و نتایج «عقل مجرد» دانسته اند. لذا فضایل اخلاقی را از «خود عقل» و ردایل را از خود جهل معرفی کرده اند. از این جهت است که در فرهنگ اسلامی، رشته ای به وجود آمده است که می توان آن را «اخلاق حدیثی» تلقی نمود.

مؤلفانی نیز بوده اند که این دو مکتب (اخلاق استدلالی و اخلاق روایی) را در بحثهای خود جمع کرده و «مکتب ائتلافی»



اخلاق ناصری

ترجمه
خواجہ نصیر الدین طوسی

تیسرا طبع
مجمعی منوی - علی رضا حدادی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

عالی‌ترین خیر، انجام مأموریت انسانی است، و آن عبارت از تکمیل فضایی است که نفس شایستگی آنها را دارد و به آن وسیله می‌تواند به سعادت دسترسی پیدا کند.

البته مقصود از سعادت در اینجا سعادت واقعی است، نه آنچه عامه مردم آن را سعادت تصور می‌کنند. خیرهای خارجی به آدمی کمک می‌کنند، ولی اصیل نیستند. فضیلت قابل ستایش است، ولی مقام سعادت از مدح و ستایش بالاتر است.

فضایل به دو قسم تقسیم می‌شوند: یکی فضایل اخلاقی، مانند: شجاعت، اعتدال، بزرگ منشی و عدالت، و دیگری فضایل عقلانی، مانند حکمت، تدبیر و تأمل در حقیقت. عالی‌ترین خیر در زندگی همراه تعقل به دست می‌آید.

کتاب اخلاق نیکوماخس - که ارسطو اصول و مبادی مکتب اخلاقی خویش را در آن بیان کرده است - شامل ده کتاب می‌باشد: کتاب اول: خیر برای آدمی، کتاب دوم تا پنجم: فضایل اخلاقی، کتاب ششم و هفتم: فضیلت عقلانی، خودداری از شهوات و تسلیم نشدن به آنها، کتاب هشتم و نهم: دوستی، و کتاب دهم: درباره لذت و سعادت.

ارسطو مدعی است که فضیلت نه فطری است و نه ذاتی. و این عکس چیزی است که افلاطون به آن عقیده داشت. بلکه آن را ملکه‌ای از نفس می‌داند که به صورت اکتسابی تحصیل می‌شود و به حد کمال می‌رسد. کتاب اخلاق نیکوماخس نه تنها قدیمترین کتاب اخلاق است، بلکه قدیمترین کتاب درباره اخلاق عقلی و استدلالی نیز محسوب می‌شود.

ارسطو در علم اخلاق، سادگی و واقع‌بینانه‌ای دارد. تربیت علمی موجب شد که از تبلیغ افکار مافوق استطاعت بشری و نصایح توخالی پرهیز کند. او آزادانه اعلام می‌کند که هدف زندگی «خیر فی ذاته» نیست، بلکه هدف سعادت و خوشبختی است. زیرا ما سعادت را به خاطر نفس سعادت می‌جوییم، نه برای چیز دیگر. در صورتی که لذت و شرافت و علم را برای آن می‌خواهیم که خیال می‌کنیم ما را به سوی سعادت رهبری می‌کند. لذا باید دید که سعادت انسان که به عقل و درایت ممتاز از سایر موجودات است، در چیست؟

هر چه خرد و عقل افزایش یابد، سعادت وی بیشتر تأمین می‌شود. پس شرط اساسی سعادت، زندگی عقلانی است که هم در توان، و هم موجب افتخار انسانی است.

از سوی دیگر، سعادت از فضیلت حاصل می‌شود و راه وصول به فضیلت یک چیز بیش نیست و آن رعایت «حد وسط» است. برای هر خلق و ملکه‌ای یک «حد وسط» قرار دارد که دو طرف آن افراط و تفریط است، که هر دو ردیلتند. مثلاً میان جبن و تبور، شجاعت، و میان بخل و اسراف، میانه‌روی در خرج است.

حد وسط به معنی هندسی آن نیست؛ یعنی نقطه‌ای نیست که درست از دو طرف به یک فاصله باشد. بلکه حد وسط در اخلاق بر حسب اوضاع و احوال فرق می‌کند. و تنها عقول ورزیده و اهل سنجش آن را در می‌یابند و تشخیص آن با تجربه، ممارست، تکرار و عادت که منتج به پیدایی ملکه یا خلق می‌شود، حاصل می‌گردد: «نیکی انسان در آن است که در تمام زندگی در راه کمال

قدم بزنند. زیرا همان طوری که از یک گل بهار نمی‌شود، نیکی یک روزه، شخص را سعادتمند نمی‌سازد». [ارسطو، اخلاق نیکوماخس، کتاب ۱، فصل ۷]

جوانی سن افراط و تفریط است: «اگر جوانی مرتکب خطایی شد، دائماً در یکی از دو طرف افراط و تفریط قرار دارد. و اگر بخواهیم او را به راه اعتدال واداریم، باید همان طوری که شاخه خم شده‌ای را به طرف دیگر می‌کشانیم، او را به حد دیگر، ترغیب کنیم. [ارسطو، نیکوماخس، کتاب چهارم، فصل ۳]

ارسطو فیلسوفی واقع‌بین

ارسطو که فیلسوفی واقع‌بین است، تنها سعادت را کافی نمی‌داند، بلکه ثروت و اصالت خانوادگی را هم تا حدی لازم می‌انگارد. زیرا فقر، شخص را زبون می‌کند و چشم او به دست دیگران است. در صورتی که ثروت، انسان را از آز و طمع دور می‌دارد و فراغت می‌آورد. اما از میان سعادهای خارجی، دوستی از همه شریفتر است. در حقیقت، دوستی در ایام خوشبختی لازمتر از ایام بدبختی است. زیرا چون خوشبختی تقسیم شود، افزونتر می‌گردد و لذت بیشتری فراهم می‌آورد. دوستی از عدالت نیز مهمتر است. زیرا اگر همه مردم با هم دوست شوند، عدالت لازم نخواهد بود و اگر همه مردم عادل شوند، مستغنی از دوستی نمی‌گردند.

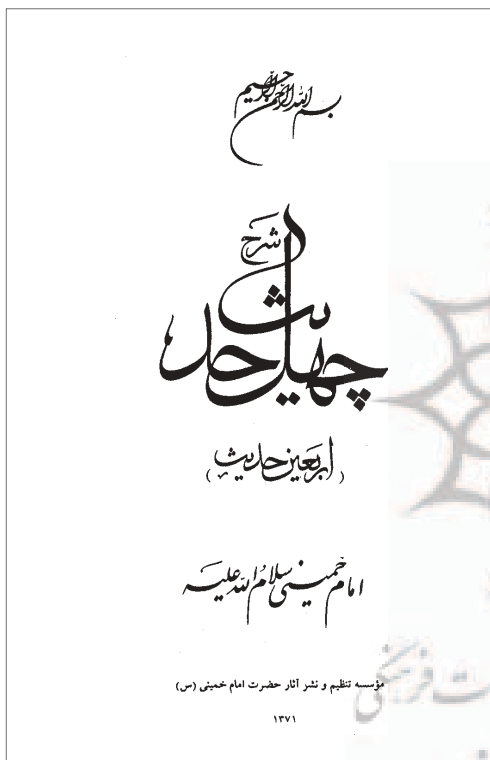
ولی دوستی، باید محدود باشد. آنکه دوست زیاد دارد، هیچ دوست ندارد. دوام دوستی که از روی و داد باشد، بسیار گرم و پرهیجان است، و دوستی با دوام مستلزم ثبات اخلاق است. لازمه دوستی، برابری و همسندی است. زیرا بین کسانی که

ممکن است کسی در زیر شکنجه سعادت‌مند باشد، رد می‌کند. نظر دوم تا حدی صحیح است. زیرا بسیاری از لذات، آلامی را به دنبال دارند.

ارسطو، کسی را که از اعمال فضیلت‌آمیز، احساس لذت نمی‌کند، نیک مرد نمی‌داند. زیرا نیک مرد جوایز لذت است، ولی لذتی که موجب سعادت شود.

در نظر ارسطو، سه نوع حیات سعادت‌مندان وجود دارد:

۱. حیات حسی
 ۲. حیات سیاسی؛ که سعادت را در داشتن قدرت می‌داند.
 ۳. حیات تأملی؛ که رضای خاطر را در ممارست بی‌غرضانه و تفکر محض تحصیل می‌کند.
- سعادت مبتنی بر حیات تأملی (عقلانی) است. سعادت، غایت نهایی و کمال مطلوب است و به خود مکتفی است. سعادت



مولود فضیلت است و فضیلت عبارت است از: «رفتار مطابق با انتخاب عقلانی و ترجیح حد وسط». کسی که طبق دستور عقل عمل می‌کند، حد وسط را می‌شناسد.

فضایل را اقسامی است که هر کس واجد آن باشد، سعید است. و واضح است که مرد حکیم می‌تواند دارای همه شرایط لازم باشد، و چنین کس است که خداوند او را بیشتر از دیگران عزیز می‌دارد. زیرا اوست که در همه عمر به فعالیت عقلانی مطابق با فضیلت رفتار می‌کند، و از حیات تأملی، بالاترین لذت را به دست می‌آورد. [ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ۱۱۸]

ارسطو اخلاق را از سیاست جدا نمی‌دانست و هر دو آنها را جزء حکمت عملی تلقی می‌کرد. از این جهت بود که حاکم عادل و سیاستمدار لایق را کسی می‌دانست که فضیلت اخلاقی و عقلانی

برابر و همپایه نباشند، دوستی با صفا و بی‌ریا حاصل نمی‌شود. منظور از این مقدمات این است که ارسطو می‌خواهد مرد تمام عیاری بسازد. و چنین مردی، کسی نیست که به ماوراء الطبیعه اشتغال داشته باشد؛ بلکه دارای صفاتی است که طبق استعدادهای خود، باید به آنها متصف شود. و در واقع، برای فدا کردن جان خود حاضر است. زیرا می‌داند که حیات با شرایط خاص ارزش دارد، و او آماده است تا به دیگران خدمت کند، ولی از احسان نکردن احساس شرم می‌کند. زیرا خدمت و احسان به دیگری نشانه برتری، و قبول احسان، دلیل خفت و زیردستی است. او در سرگرمیهای دیگران مشارکت نمی‌جوید و در حب و بغض صریح است. زیرا اعتنایی به مردم و اشیا ندارد. از ستایش دیگران مغرور نمی‌شود؛ زیرا چیزی را با اهمیت نمی‌داند که بخواهد به آن تشبه جوید.

بدیهای دیگران را فراموش می‌کند. ذم دیگران را نمی‌گوید و تهمت نمی‌زند. حتی به دشمنان بدنمی‌گوید، مگر رویاروی رفتار وی ملایم، صدای او با طمأنینه و گفتارش متین است. زود از جا در نمی‌رود و حوادث را با شایستگی و وقار استقبال می‌نماید. او بهترین رفیق خویش است و از تنهایی لذت می‌برد. چنانکه شخص عاری از فضایل و کمالات، خصم خویش است و با خود نمی‌سازد و از تنهایی رنج می‌برد.

مرد کامل، عادل است و بیش از حق خود نمی‌طلبید و به کسی بیش از شایستگی و لیاقتش نمی‌دهد. با انصاف است و نمی‌گذارد که حق پایمال شود. همیشه انصاف را رعایت می‌کند و در دوستی ثابت قدم و در دشمنی، بی‌کینه است. در لذات حد وسط را می‌گیرد و سعادت را نصب العین خود قرار می‌دهد، و حیات سعادت‌مندان را در زندگانی عقلانی و خردمندانه می‌جوید. ارسطو نیز مانند افلاطون، به دو جزء نفس: یکی غیر متعقل (شامل نفس نباتی و نفس حیوانی) و دیگری متعقل، قائل است، و عقل در اساس و شالوده اخلاق او بسیار مهم است.

نوعی از فضایل، فضیلت عقلانی است، مانند حکمت و فرزاندگی، در برابر فضایل اخلاقی مانند شجاعت و عفت.

فضایل عقلانی از آموختن و تفکر حاصل می‌شود و فضایل اخلاقی از عادت و ملکه. وظیفه قانونگذاران این است که با پدید آوردن عادات خوب، شهروندان را خوب سازند. ارسطو می‌پندارد که اگر ما را به کسب عادت خوب و ادار کنند، زمانی می‌رسد که از انجام دادن کار خوب، لذت خواهیم برد.

ارسطو در باب لذت، سه نظر بیان می‌کند:

۱. لذت به هیچ وجه خوب نیست.
۲. برخی لذات خوبند، ولی بیشتر آنها بدند.
۳. لذت خوب است، ولی بهترین چیز نیست.

نظر اول را به این ترتیب رد می‌کند: اَلَمْ ضِدَّ لَذْتٍ وَ چیز بدی است. پس لذت خوب است، و سخن کسانی را که می‌گویند:

را در جامعه توسعه دهد و رفاه اجتماعی را توأم با سعادت عقلانی همگانی، فراهم آورد.

این نوع اندیشه اخلاقی - عقلانی ارسطو است که بعدها در فرهنگ اسلامی توسعه یافت و فیلسوفان مسلمان هر یک به نوعی از این روش فکری استفاده کرده، آن را پروراندند و توسعه دادند. اما در مقابل این مکتب عقلانی - اخلاقی، مکتب دیگری وجود دارد که فضایل اخلاقی را از منبع وحی دریافت می کند و شجره نبوت را در پرورش فضایل اخلاقی دخیل می داند.

مکتب روایی اخلاق

فلسفه - که پرورش عقلانیت است - همگان را شامل نمی گردد، بلکه تنها نخبگان فکری از آن بهره مند می شوند و خود را از مرحله نفس حیوانی به کمال عقلانی و حیات معقول می رسانند؛ و این جز اندکی را در برنخواهد گرفت.

اما حوزه دین و دیانت و پیامبران در میان انسانها، بس عمیقتر و با نفوذتر از حکیمان و فیلسوفان است. زیرا اینان جان را در زیر نفوذ دارند و احساس و عاطفه را در عمق وجود انسان اشباع می نمایند.

پیامبران هدایت عامه مردم را به زبان خود آنها برعهده می گیرند و با زبان مردم سخن می گویند، و هر کسی را به اندازه توان عقلی و فکریش مورد خطاب قرار می دهند: «نحن معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم». و از آنجا که از منبع وحی، علمشان را دریافت می نمایند، پیامشان صیغه دینی دارد و ارشادشان جهتگیری خدایی در پیش می گیرد. هدایت مردم و زدودن شرک و پاکسازی ذهن مردم از خرافات و رشد ذهنی و عقلانی نخستین وظیفه آنها به حساب می آید، و پرورش اخلاق فاضله و نابودی رذایل و شرور در میان جامعه، دومین رسالت جهانی پیامبران می باشد. از این جهت مکتب اخلاقی پیامبران، مکتب عمیق دیگری می باشد که فرا راه انسان نهاده شده است.

در ده فرمان خداوند به موسی (ع) چنین آمده است: «آنچه بر خود روا دانی، در حق دیگران نیز روا دار». و مسیح فرمود: «محبت پیام من به همه انسانهاست، حتی دشمن خود». پیامبر اسلام نیز نه فقط دارای «خلق کریم» است، بلکه رسالتش توسعه مکارم اخلاق و محور رذایل است و کتاب و حکمت را توأم آموزش می دهد.

در کنار اجمال آموزش پیامبران درباره اخلاق و فضایل آن، رساله های مفصلی در باب اخلاق از ائمه اطهار (ع) آمده است، که جان و دل را سیراب می کنند و عقل و عاطفه را کمال می بخشند. شاید از بزرگترین معلمان اخلاقی که در فرهنگ اسلامی از آن نام برده می شود، امیرمؤمنان (ع) است که در نامه جاویدانش به فرزند خود امام حسن (ع)، درس «حکمت و معیشت» را به او و به همه انسانها یاد می دهد. نخستین کس در اسلام که علم اخلاق را پی نهاد امیرمؤمنان علی (ع) بود. او به هنگام بازگشت خویشتن از صفین در محلی بنام «حاضرین»، نامه یا رساله ای برای فرزندش نوشت. این نامه را علمای ما از طریقهای متعدد نقل کرده اند، از جمله: ثقة الاسلام کلینی در «کتاب الرسائل» کافی. همه این نامه را عالم اهل سنت ابواحمد حسن بن عبدالله عسکری در کتاب

الزواجر و المواعظ خویش آورده و چنین گفته است: «اگر از حکمت عملی چیزی یافت شود که باید آن را با آب زر نوشت، همین رساله است». این نامه بسیار طولانی است؛ رساله ای است که امام (ع) در آن همه ابواب علم اخلاق و طرق سلوک اخلاقی را گرد آورده است و در آن همه منجیات و مهلکات و راه هدایت و ملکات فاضله و اسباب سعادت و راه رهایی از مهلکه های اخلاقی را بیان داشته و چگونگی وصول به درجات اعلا فیضیلت را با بهترین عبارات و واژه ها، توضیح داده است. این نامه را شریف رضی، در نهج البلاغه روایت کرده است. [صدر، تأسیس الشیعه، ۱۴۰۴].

دومین منبع عالی روایی در زمینه اخلاق، روایت «سماعه بن مهران» از حضرت صادق (ع) است که به نام روایت «جنود عقل و جهل» معروف است. کلینی در کافی باب «العقل و الجهل» همه روایت را آورده است و تعداد ۷۵ فضیلت را نام برده و در برابر از ۷۵ رذیلت، سخن می گوید.

شرح های مختلفی از سوی عالمان اسلامی بر این حدیث نوشته شده است، که در این میان، کتاب امام خمینی (ره) به نام جنود العقل و الجهل حائز اهمیت است. همچنین دانشمند محترم مدرس بستان آبادی این حدیث را در سه جلد شرح کرده، که به نام سپاه خرد انتشار یافته است.

از این قبیل کتابها که اخلاق روایی را ترویج می دهند و معتقدان مذهب و دینداران را در زمینه اخلاق هدایت می کنند، فراوان منتشر شده اند که برخی از معروفترین آنها عبارتند از: نهج البلاغه (شریف رضی)، صحیفه سجادیه (روایت بهاء الشرف علوی)، اصول کافی: «کتاب العقل و الجهل» (ثقة الاسلام کلینی)، تحف العقول (ابن شعبه حرانی)، خصال (شیخ صدوق)، مصابیح القلوب (ابوعلی بیهقی شیعی)، الاداب الدینیة (شیخ طبرسی)، مکارم الأخلاق (شیخ ابومنصور طبرسی)، ارشاد القلوب (ابومحمد حسن دیلمی)، عیون الحکم و المواعظ (شیخ علی بن محمد لثی واسطی)، تنبیه الخاطر (شیخ ابوالحسن ورام)، بحار الانوار: جلد ۶۹ - ۷۶ (علامه مجلسی)، سراج الشیعة فی آداب الشریعة (شیخ عبدالله مافقانی).

مکتب ائتلافی (تلفیقی) اخلاق

دسته ای از عالمان اسلامی، بر آن شده اند که این دو مکتب را گرد آورند و یک مکتب تلفیقی (ائتلافی) ارائه دهند. شاید بتوان غزالی در احیاء العلوم، فیض کاشانی در محجة البیضاء، نراقی در جامع السعادات و امام خمینی (ره) را در شرح حدیث جنود عقل و جهل و چهل حدیث، از این جمله به شمار آورد.

انگیزه هایی که این عالمان را بر آن داشته است تا به ایجاد مکتب ائتلافی همت گمارند، تقارب و نزدیکی مصادیق فضایل اخلاقی و رذایل نفسانی در دو منبع گذشته، و نیز معیار قرار گرفتن عدالت (اعتدال) در هر دو منبع می باشد.

از آنجایی که در منابع اسلامی «راه وسط»، «اعتدال» و «خط میانه»، راه نجات انسانها و روش سلوک در زندگی اتخاذ شده است، انطباق این اصل بر اصول اخلاقی استدلالی، انگیزه تقارب و ائتلاف این دو مکتب بوده است.

شرح حدیث جنود عقل و جهل

امام خمینی سلام الله علیه

منه تخیرتم نشره امامانم

در اینجا برای تضارب اندوخته های این دو مکتب با یکدیگر، به بررسی منبع مند و نتیجه در دو مکتب عقلانی و روایی می پردازیم. به این معنا که در این مکاتب، «منبع اخلاقی» چیست؟ و از چه روشی در تحریر فضایل اخلاقی و سلوک براساس آنها بهره برده می شود و چه «نتایجی» از آن مکتب حاصل می آید؟ در نهایت این پرسش پاسخ داده می شود که و آیا از تلفیق این دو مکتب، می توان مکتب سومی را به عنوان مکتب و الاثر و برتر تاسیس کرد تا راه اخلاق و سلوک انسانی را بهتر ارائه کند. یا این دو هر کدام از دو منبع مختلف سرچشمه گرفته اند و دو مسب متفاوت را می پویند و دو سرانجام مختلف دارند.

منبع سلوک در مکتب عقلانی

چنانکه گفته شد، مکتب عقلانی اخلاق بیشتر معلومات خود را از مکتب اخلاقی ارسطو استفاده کرده و بنای مباحث خود را بر زیربنای عقلانیت فلسفی بنا نهاده است. از این نظر، منبع عقلانی اخلاق معرفت قوای نفسانی و استدلال به تجرد روح در بینش ارسطویی است.

حکیم ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق بر تجرد نفس دلیل اقامه می کند و آن را گرامی ترین جوهر موجود در این عالم جسمانی می داند. [ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق، ۱۳۱] سپس ابن مسکویه مراحل نفس و قوای آن را توضیح می دهد و برای هر یک از فضایل و رذایل، فصلی در کتاب خود اختصاص می دهد.

خواجه نصیر نیز در اخلاق ناصری، همین روش را ارائه می دهد. [طوسی، اخلاق ناصری، ۱۱۶]. ملا احمد نراقی نیز در جامع السعادات، ابتدا همان بحث تجرد نفس و کمال آن و حیات عقلانی را به تفصیل شرح می دهد و سپس شواهدی از آیات و روایات بر مطلب خود اقامه می کند.

روش سلوک در مکتب عقلانی

روشی که حکیمان اخلاقی در سلوک و رفتار در پیش گرفته اند، روش معرفت و شناخت است، که آدمی پس از شناخت از خود و تجرد نفس و فضایل و رذایل، تربیت خود را شروع می کند و خود را به کمال حقیقی انسانی واصل می نماید. ابن مسکویه می گوید: «فنحن مضطرون الی ان نعرف الکمال الخاص بالانسان و الفعل الذی یشارکه فیه غیره من حیث هو انسان لیتحرص علی طلبه و تحصیله و نجتهد فی البلوغ الی غایته و نهایته». [ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق، ۱۵۲]

اما امام خمینی (ره) این روش حکمای اخلاق را چندان مطلوب ارزیابی نمی کند و آن را یک نوع تاریخ اخلاق و توصیف فضایل و شمردن رذایل می شمارد، که بیشتر نسخه نویسی را ماند و نه ارائه دوا و درمان: «حتی علمای اخلاق هم که تدوین این علم

کردند، یا به طریق علمی - فلسفی بحث و تفتیش کردند، مثل کتاب شریف طهارة الاعراق محقق بزرگ ابن مسکویه و کتاب شریف اخلاق ناصری، تألیف حکیم متأله و فیلسوف متبحر افضل المتأخرین نصیرالملته والدين - قدس الله نفسه الزکیة - و بسیاری از کتاب احیاء العلوم غزالی . و این نحو تألیف علمی را در تصفیه اخلاق و تهذیب باطن تأثیری بسزا نیست؛ اگر نگوییم اصلاً و رأساً نیست. و یا از قبیل تاریخ الاخلاق است که مشتمل بر قصص و حکایات و امثال و وقایع که صرف وقت در آن، انسان را از مقصد اعلی باز می دارد». [امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ۱۱۲]

همچنین می گوید: «طیب روحانی باید کلامش حکم دوا داشته باشد، نه حکم نسخه. و این کتب مذکوره، نسخه هستند نه دوا. بلکه اگر جرأت بود می گفتم: نسخه بودن بعضی از آنها نیز مشکوک است». [امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ۱۱۳]

منبع اخلاق در مکتب روایی

چنانچه معلوم است، علم اخلاق و فضایل نفسانی در مکتب روایی، از منبع فیض و حیانی و علم لدنی اهل بیت (ع) گرفته شده است. در این مکتب، انبیا مبدأ علم الهی و سلوک انسانی اند. و اگر کسانی - همچون حکما - چیزی گفته اند، و از تأملات خویش در معرفت النفس و تجرید و عقلانیت مطالبی بیان داشته اند، کاملترین آنها در پیش انبیا و اهل بیت (ع) بوده است و آدمی باید علم را از منبع آن دریافت دارد. این مطلب را حتی عالمان مکتب اثنالاف هم تأیید می کنند. صاحب جامع السعادات می گوید: «و قد کان السلف من الحكماء یبالغون فی نشرها و تدوینها [الحکمة الحقة] و جمعها و تبیینها . . . بقرائهم و افکارهم. و لما جاءت الشریعة

النبوية - صلى اله عليه و آله - حثت على تحسين الاخلاق و تهذيبها و بينت دقائقها و تفصيلها بحيث اضمحل في جنبها ما قرره اساطين الحكمة و العرفان . . .» [نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ۲]

و امام خمینی (ره) می گوید: «سروران ما - علیهم السلام - آنچه در ارشاد خلق و اصلاح مخلوق بیان می فرمودند، از سرچشمه علم کامل لدنی رسول اکرم (ص) است که صراح و وحی الهی و علم ربانی بوده و از قیاسات و اختراعات که ساخته به دست تصرف شیطان است، عاری و بری است. و همان طور که درباره رسول اکرم (ص) وارد شده: «ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»، در حضرات ائمه هدا جاری و ساری است؛ چنانچه در احادیث شریفه بدان اشارت است». [امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ۵]

عظیم الشأن ارسطو منقول است که: عدالت جزوی نبود از فضیلت، بلکه همه فضیلتها بود. و جور - که ضد آن است - جزوی نبود از رذیلت بلکه همه رذیلتها بود. [طوسی، اخلاق ناصری، ۱۳۶].

و باید دانست که چون عدالت حد وسط بین افراط و تفریط است. اگر از نقطه عبودیت تا مقام قرب ربوبیت تمثیل حسی کنیم، بر خط مستقیم وصل شود. پس طریق سیر انسان کامل از نقطه نقص عبودیت تا کمال عز ربوبیت، عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است. و اشارت بسیاری در کتاب و سنت بدین معنی است چنانچه «صراط مستقیم» که انسان در نماز طالب آن است، همین سیر اعتدالی است». [امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ۱۵۲]



روش سلوک در مکتب روایی
روش سلوکی مکتب اخلاقی، ایمان شخص دیندار است که به اصول اسلام و فرموده های پیامبر و آموزشهای امامان، ایمان تعیینی داشته باشد و از موضع ایمان، آنها را به کار بندد و به ثبوت الهی نائل آید.

در خود حدیث شریف «جنود عقل و جهل» به این روش اشاره شده است: «ولاتجتمع هذه الخصال كلها من اجناد العقل، الا فی نبی او وصی نبی، او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع الانبياء و الاوصياء».

نتیجه چنین روشی رسیدن به ثواب الهی و فوز به مقام انبیا و کسب بهشت خواهد بود.

اما هر دو استاد بزرگ: نراقی و امام خمینی (ره)، در تفسیر مفردات حدیث و شرح و توضیح مفاد آن از فلسفه استفاده می کنند و از معرفت عقلانی در تفسیر حدیث ربانی بهره می برند.

امام (ره) در جای جای کتاب شرح جنود عقل و جهل، در شرح حقیقت عقل که خداوند او را از «روحانیون» آفریده است: «و هو اول خلق من الروحانيين»، می گوید: «اما عقلی که در لسان شریف حضرت صادق (ع) از آن اسم برده شده، به مناسبت خصایصی که برای او ذکر شده، از قبیل اینکه «اول خلقی از روحانیین» است، عقل کلی عالم کبیر است که باطن حقیقت عقول جزئیه است. . . و آن جوهری است نورانی، مجرد از علائق جسمانی و اول مخلوق از روحانیین و تعیین اول فیض مقدس [عقل اول] از عقول عشره. گرچه آنان که منکر آنند از بزرگان محدثین [علامه مجلسی]، توجه به توالی فاسده و لوازم باطله آن نداشته اند. زیرا که این از لوازم خفیه ای است که با ممارست در علوم حقیقیه توحید و تجرید ظاهر شود، و اهل حدیث و ظاهر از آن ذاهل و غافل بودند. لهذا در دامن قدسی و طهارت آنها نقصی وارد نشود». [امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ۲۲]

امام در بحث عدالت و معنای اعتدال که معیار فضیلت در مکتب واسطه (اعتدال)، ارسطو است، و تفسیر «صراط مستقیم» به سلوک در راه اعتدال کاملاً از تفسیر فلسفی اخلاق استفاده می کند، و آن را بنای شرح خود بر احادیث نبوی قرار می دهد. او می گوید: «پس عدالت که عبارت از حد وسط بین افراط و تفریط و غلو و تقصیر است، از فضایل بزرگ انسانیت است، بلکه از فیلسوف

اساساً امام خمینی کلیه معارف و علوم را نوعی زمینه و مقدمه می داند برای شناختن خدا و رسیدن به وصال قرب الهی؛ و گرنه حجابی است ظلمانی که آدمی را از نیل به مقام عالی و کمال انسانی که تقرب به خداوند است، باز می دارد.

او در این زمینه نظریه ابن سینا را که معتقد به ضرورت حکمت نظری را برای تکامل نفس انسانی است: «والفلسفة النظرية انما الغاية فيها تکمیل النفس بأن تعلم فقط. . .» [ابن سینا، شفاء، ج ۱، ۱۲]، رد می کند و می گوید: «پس اینکه نزد علما مشهور است که یک قسم از علوم که خودش منظور است فی نفسه - که در مقابل علوم عملیه است -، در نظر قاصر درست نیاید. بلکه جمیع علوم معتبره را سمت مقدمیت است. منتی هر یک برای چیزی و به طوری مقدمه است. پس توحید علمی و علم توحید مقدمه است برای حصول قلبی که توحید عملی است و با تعمل و تذکر و ارتیاض قلبی حاصل شود». [امام خمینی، شرح جنود عقل و جهل، ۹]

اخلاق و آموزه‌های امامان، الفت و استیناس مشاهده نمایند. و اگرچه یکی از منبع عقل و معرفت نفسانی سرچشمه گرفته و دیگری از سرچشمه زلال وحی الهام می‌گیرد، اما آنها چندان تعارضی با هم نداشته، بلکه پیامبران و حیانی با پیامبر عقلانی در یک مسیر، یک هدف و یک راه بوده‌اند.

این سخنی است که امیرمؤمنان در نهج البلاغه بدان اشارت دارد و عدهٔ بیشماری از انبیای غیر مذکور در قرآن را از عداد پیامبران عقلانی به شمار می‌آورد: «وما برج لله - عزت الاله - فی البرهه و فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور یقظه فی الأسماع و الأبصار و الأفتدة ، یذکرون بایام الله و یخوفون مقامه بمنزلة الادلة فی القلوات» [نهج البلاغه/خطبه ۲۱۳] (هماره پروردگاری - که نعمت‌های گرامی و بسیار است - در دورانی پس از دورانی و در زمانی میان دو پیامبر، بندگانی داشته که از راه فکر و اندیشه با آنها، سروسری داشته است و از طریق عقولشان با آنها گفتگو می‌کرده. ایشان به نوری که در اثر بیداری در دیده‌ها و گوشها و دل‌هایشان پدیدار گشته بود، کسب روشنایی می‌کردند و «ایام الله» را به یاد می‌آوردند و از عظمت و مقام پروردگار می‌ترسیدند. این انسانهای با ایمان به منزله راهنمایی، در بیابانهای بی‌آب و گیاه بودند). و این چنین این اولیاءالله در جامعه‌ها نور می‌دادند و بندگان خدا را به اخلاق کریمه، صراط مستقیم و پیمودن راه خدا هدایت می‌کردند.

آیا از این منظر، نمی‌توان حدس زد که انسانهای نورانی که در تمدنهای مختلف با عقلانیت خود، هادی و مبشر بندگان بودند، حکیمان و یا پیامبران عقلی بودند که با پیامبران و حیانی در یک خط، سیر می‌کردند و زمام هدایت جامعه را به دست داشتند؟ آیا می‌توان حکمای یونان و دیگر تمدنها را از جمله این افراد نورانی - عقلانی تلقی کرد؟ که امروزه آثار حکیمان آنها در اختیار ما قرار دارد و در هنگام ترجمهٔ متون یونانی (علوم الاوائل) جامعهٔ مسلمان از این میراث فرهنگی عقلانی استقبال کرده و بعدها خود نیز مفسران و شارحان و تکمیل‌کنندگان فرهنگ عقلانی شده‌اند. و به این گونه بوده است که مکتب ائتلافی اخلاق پدید آمد و عقل و وحی گام به گام در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و تطهیر رذایل، چراغ راه فرزندان آدم شدند.

پس شاید در این میان، مکتب سومی در اخلاق نیز وجود داشته باشد که فراتر و بالاتر از دو مکتب یاد شده، تربیت انسان را به عهده می‌گیرد و او را به عالیترین درجات ارتقائی، در حد کمال (لقاءالله) می‌رساند. و آن اخلاق و سلوک قرآنی است، که عبادت و سلوک را تنها برای رضای خداوند، توصیه می‌کند. و به تعبیر امام علی(ع): دسته‌ای خدا را برای خوف و ترس ستایش می‌نمایند و عده‌ای برای امید به بهشت و ثواب آخرت عبادت می‌کنند. اما در این میان راه سومی وجود دارد که تنها رضایت حق و وصول به ساحت قدسی خداوند را مد نظر قرار دارند.

نظریهٔ علامه طباطبایی

مرحوم استاد علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان بحث بسیار مفیدی را در مبحث «اخلاق» ارائه می‌دهد و به این سه قسم

امام تفصیل این بیان را در شرح حدیث «انما العلم ثلاثة: آیه محکمة، فریضة عادلة و سنة قائمة»، با شرح فلسفی در مراتب نفس و انسان، تبیین می‌کند: «انسان به طور اجمال و کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است:

اول: نشئهٔ آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل؛ دوم: نشئهٔ برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال؛ سوم: نشئهٔ دنیا و مقام ملک و عالم شهادت.

برای هر یک از اینها کمال خاصی و تربیت مخصوصی است و عملی است مناسب با نشئه و مقام خود و انبیاء - علیهم السلام - متکفل دستور آن اعمال هستند. پس کلیهٔ علوم نافع منقسم می‌شود به این سه علم؛ یعنی علمی که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه، و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن است. و علمی که راجع به اعمال قالبیه و وظایف نشئهٔ ظاهرهٔ نفس است. و این سه علم، علم عقاید، علم اخلاق و علم فقه می‌باشد که در این حدیث نبوی به آنها اشاره شده است. امام خمینی، چهل حدیث، ۳۸۶ - ۳۸۷

امام(ره) همهٔ علوم را با معیار همین حدیث محک می‌زند و آنها را با این میزان می‌سنجد و برای هر کدام از علوم، حکم فقهی (واجب، مباح و...) صادر می‌کند. حتی اظهار می‌کند: «و سوم [از علوم] آنکه ضرر و نقصی ندارد، مثل اینکه فضول اوقات را انسان به واسطهٔ تفریح، صرف بعضی آنها کند، مثل حساب، هندسه، هیئت و امثال آن. و این قسمت از علوم را اگر انسان بتواند تطبیق با یکی از علوم ثلاثه (عقاید، اخلاق، فقه) نماید، خیلی بهتر است. والا حتی الامکان اشتغال پیدا نکردن به آن خوب است». امام خمینی، چهل حدیث، ۳۹۶

در حالی که همهٔ ما می‌دانیم که دخالت ریاضیات و هندسه در علوم فضایی و فیزیک کمال ضرورت را دارد و آنها به نوبهٔ خود علمی هستند که در زندگی انسان امروزی کمال ضرورت دارند. اما آنچه در نظر امام مهم جلوه می‌نماید، جهت‌یابی علوم است که زندگی را نیز جهت می‌دهد.

لذا می‌توان گفت: اس‌الاساس ذهنیت امام در تفصیل شرح «چهل حدیث» همان حدیث علامه و تقسیم علوم است، که بیان گردید.

اما امام در شرح و تفصیل حدیث، از منبع معرفت عقلانی و فلسفی استفاده می‌کند و حدیث نبوی را بر پایهٔ آن معلومات عقلانی تفسیر می‌نماید و این همان روشی است که او را بر پیمودن راه مکتب تلفیقی (ائتلافی) اخلاق تبییج کرده است.

این بیان کاملاً نشان می‌دهد که امام(ره) نه تنها از اخلاق علمی اعراض نداشته، بلکه خود در تفسیر روایات اخلاقی - بخصوص شرح جنود عقل و جهل - از آن بهره برده است. و این تجمیع و تقارن سبب گردیده است که این بزرگان، دست به ابداع مکتب تلفیقی (ائتلافی) اخلاق زنند و میان فرآورده‌های عقلانی

جامع السعادات

للشيخ الجليل أحد أعلام المجتهدين المولى

محمد مهدي الزرق

المتوفى ١٢٠٩ هـ

الجزء الثالث

نصدي لشرحه والتعليق عليه وتمحيصه

استاذ محمد كاظم

قدم له

الشيخ محمد رضا المظفر عميد كلية الفقه

الطبعة الثالثة

حقوق الطبع محفوظة للناشر

مطبعة الخيف - الخيف - الوشرف

١٣٨٣ - ١٩٦٣

همه هستی خود دخیل ببیند که بجز رضای حق، چیز دیگری نبیند و به نور حق، همه جهان را گلستان ببیند.

زیرا انسان در هر فعلی که غیر خدا را ببیند، غایت مطلوب آن یا عزتی است که در آن طمع دارد و یا نیرویی است که از آن می ترسد. اما اگر انسان یقین کند که عزت از آن خداوند است: «ان العزة لله جميعاً» [یونس/٦٥]، و یا همه قدرت و نیرو از آن اوست: «ان القوة لله جميعاً» [بقره/١٦٥]، دیگر جایی برای ریا و شرک باقی نمی ماند و به غیر خدا، نه امیدی می بندد و نه از او واهمه می کند. بلکه بنده، در بست در اختیار خداوند است. اوست که می آفریند، روزی می دهد، شفا می بخشد و توفیق فراهم می کند. همه چیز خداوند است و بنده تسلیم خداوند. در این زمان، دیگر در نفس آدمی ردیلتی باقی نمی ماند که از طریق تہذیب آن را دفع نماید و خود را پاکیزه سازد. این راه سومی است مافوق دو راه و مسلک اول و دوم.

به این ترتیب، عالمان این راه را نیز در نظر گرفته و قرآن روی آن، تأکید کرده است. «[طباطبای، المیزان، ج ١، ٣٦٣] آری معلمان بشری و راهنمایان آسمانی برای تربیت، رشد و اعتلای این موجود خاکی که گاهی از غرور بر خود نمی گنجد، راههایی را نشان دادند که نهایت آن نورانیت بود و سعادت این جهانی و آن جهانی.

تربیت درخت و نهالی، به دست باغبان آزموده و با تجربه، بس آسانتر از تربیت نفس انسانی، زمینه سازی ظهور رشد او و بلوغ عقلی و تکمیل فضایل نفسانی اوست. این راه دشوار را ابتدا انبیا پیموده اند که در صحیفه نور در راه هدایت انسان مخاطب به: «فاستقم كما امرت» را گردیدند.

حکیمان و عالمان دینی که وارثان شایسته پیامبران بودند، دست انسان را بعد از انبیا گرفته اند، که این راه پر سنگلاخ را به رهبری و راهنمایی آنان، بپیماید و طریق نجات را در پیمودن راه اعتدال - که همان صراط مستقیم است - در پیش گیرد. و به قول حافظ:

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

منابع:

١. قرآن

٢. نهج البلاغه

٣. ابن مسکویه، تہذیب الاخلاق

٤. ابن سینا، الشفاء

٥. ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ترجمه و تحقیق ابوالقاسم پور حسینی،

نشر دانشگاه تهران، تهران، ١٣٥٠

٦. امام خمینی، روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جبل، نشر آثار امام (ره)

تهران، ١٣٧٨

٧. همو، چهل حدیث

٨. حکیم، محمدرضا، دانش مسلمین، نشر فرهنگ اسلامی

٩. صدر، سیدحسن، تأسیس الشیعه، شرکه النشر و الطباعة العراقية

١٠. طباطبایی، سیدمحمد حسین، المیزان، دارالکتب الاسلامیة، تهران

مکتب اخلاقی اشاره می کند: «١. مکتب اول: اخلاق فلسفی است: روش اخلاق فلسفی تہذیب اخلاق انسانی با مکارم و فضایل اخلاقی و علوم و آرای محموده و پسندیده، پیش مردم، از قبیل عفت، مناعت، عزت و ... است. که هدف و غایت آن و جاهت پیش مردم و عدم تویخ و وقاحت نزد مردم می باشد. این راهی است که حکمای یونان و قدمای حکیمان، آن را در پیش گرفته اند. ٢. مکتب انبیا و روایی، که غایات و نتایج اخروی منظور بوده و رسیدن به بهشت و دریافت ثواب آخرت برای آن پیشبینی شده است. «آیات زیادی این روش را نشان داده و بر پیمودن آن راه تأکید دارند، مانند» ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة« [توبه/١١٢]، «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب» [زمر/١٠]، «ان الظالمین لهم عذاب الیم» [ابراہیم/٢٢] و «الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» [بقره/٢٥٧]. و این راهی است که انبیا آن را در پیش گرفته و نجات و رستگاری انسان را در تہذیب اخلاق، از طریق ایمان به آنها دانسته اند.

٣. مکتب عرفان: در این میان راه سومی هم وجود دارد که آن بالاتر و فراتر از دو مکتب یاد شده است. و قرآن روی آن تأکید دارد، و می توان گفت انحصار به قرآن دارد و در دیگر کتابهای آسمانی یادی از آن نمی شود. و آن این است که انسان طوری تہذیب و تربیت پذیرد و علوم و معارف را طوری به کار گیرد که جایی برای رذایل اخلاقی باقی نماند. به عبارت دیگر، انسان از درون خود ریشه رذایل را بکند و آن را به اصطلاح «رفع» نماید، و نه «دفع». یعنی نه اینکه آدمی اول ردیلت در نفس او جای کند، سپس او با تہذیب اخلاق رذایل را بزدايد. بلکه طوری خدا را در